

هدیه‌ای است از آن سوی آب‌ها

(کتاب هزاره‌ها و حاکمیت‌های استبدادی صد سال اخیر)

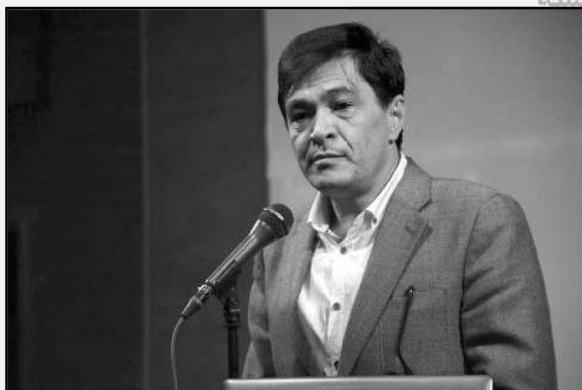
عصمت الطاف

کرد که حکومت‌های گذشته آن گونه که می‌خواستند، تاریخ نوشتند و تاریخ را به خواست‌شان فرمایشی رقم زدند. سلطانی افزود که شناخت خویشتن خویش ما و شناخت گذشته تاریخی ما توسط کسانی دیگر و به فرمایش کسانی دیگر صورت گرفته است. در این روند جعل تاریخ فرهنگ‌های بزرگی نادیده گرفته شده‌اند و در تاق نسیان گذاشته شده‌اند؛ اما به لطف فضا

در تاریخ نوزدهم دلو سال ۱۳۹۶ سومین اثر عباس دلجو، پژوهشگر معاصر، به نام «هزاره‌ها و حاکمیت‌های استبدادی صد سال اخیر» در نشست باشکوهی، در موسسه ارتقای ظرفیت مکتب معرفت در دشت برچی کابل رونمایی شد. دلجو یکی از پژوهشگران و تاریخ‌نگاران پرکار و دقیق‌نویس امروز است. او با دقت تمام و با استناد به سرچشمه‌های معتبر و جدید،

کتاب‌های تاریخی‌اش را نوشته است. از جمله آن کتاب‌ها، کتابی که در نامش بالا نام برده شد، آخرین کتاب وی است که به بازار کتاب عرضه شده است. این محفل به گرداندگی محمدجواد سلطانی شروع شد و با سخنرانی علی امیری و عزیز رویش و سخنان نویسنده کتاب عباس دلجو به پایان رسید. دکتر محی‌الدین مهدی که یکی از سخنرانان دیگر این محفل بود، به خاطر مشکلی که برایش پیش آمده بود، نتوانست در محل بیاید و یافته‌هایش را از کتاب «هزاره‌ها و حاکمیت‌های صد سال اخیر» برای علاقه‌مندان این محفل بیان کند.

در آغاز این نشست که با اشتراک و استقبال گرمی از سوی استادان دانشگاه، فرهنگیان، تحصیل‌کردگان، دانشجویان، دانش‌آموزان و کتاب‌خوانان روبه‌رو بود، آقای سلطانی به تاریخ‌سازی‌ها و جعل تاریخ پرداخت و اشاره





این که وقایع چیزی کم‌تر از شصت سال از صد سالی که در عنوان کتاب یاد شده‌اند، در همین جلد اول آن آمده‌اند. بدیهی است که این دوره شامل دوره حکمرانی امیر عبدالرحمان خان، امیر حبیب‌الله خان، امیر امان‌الله خان، نادر شاه و ظاهر شاه است؛ دوره‌ای که سرشار از وقایع و حادثه‌هایی است که در افغانستان به صورت عام و هزارستان به صورت خاص اتفاق افتادند. در این میان دوره عبدالرحمان برای مردم هزاره خیلی مهم است؛ زیرا که بزرگ‌ترین نسل‌کشی و تصفیۀ قومی در آن اتفاق افتاده است؛ تصفیۀ ای که امیر روی دست داشت تا هشتاد نود درصد هم تحقق یافت و هزاره‌ها را بیشتر از آمار و ارقامی که در تاریخ‌های فرمایشی و تاریخ‌های دیگری که از آن‌ها پیروی کرده‌اند (قتل عام ۶۲٪ هزاره‌ها) قلع و قمع کرد.

او بیان داشت که این فصل که فصل هزاره‌ها است و فصل کشتن‌ها، قتل عام‌ها، به بردگی و کنیزی گرفتن‌ها، کله‌منار ساختن‌ها، خون‌آشامی‌ها، خون‌خواری‌ها، تجاوز کردن‌ها، آواره شدن‌ها و تارومار کردن‌های مردم هزاره است و باید توجه اصلی نویسنده به موضوع هزاره‌ها هم می‌بود؛ اما این گونه نیست.

آقای امیری یادآور می‌شود که این فصل بیش از حد و اندازه لاغر مانده و نویسنده گذرا و کم‌توجه نسبت به این، از عمل ننگین و سیاه عبدالرحمان گذشته است که می‌شد، گسترش داد و پرده از روی واقعیت‌های بیش‌تری برداشت. به باور امیری، این فصل آن‌گونه که لازم بود و باید گفته می‌شد، گفته نشده است. آن‌گونه که خواننده انتظار دارد، آن‌گونه که شرایط تقاضا می‌کرد، معلومات و توضیحات داده نشده است. امیری تمایل نداشتن نویسنده را به دادن معلومات و پرداختن بیشتر به وقایع دوره امیر عبدالرحمان که لازم به گسترش و تحقیق و بررسی‌های بیشتر نیز است، یکی از نقاط

و فرصت‌هایی به وجود آمده، کسانی دست به قلم برده، تا تاریخ کتله‌های فراموش‌شدگان و نادیده‌گرفته‌شدگان را به صورت حقیقی و درست آن، بنویسند و بشناسانند.

وی دلجو را یکی از معدود کسانی برشمرد که به نیکویی این مسئولیت را انجام داده است. وی همچنان می‌نویسد و مسئولیت‌هایی را نیز به ما، مخاطبان و بازماندگان کتله‌های فراموش‌شده، محول می‌کند. سلطانی کتاب «هزاره‌ها و حاکمیت‌های استبدادی صد سال اخیر» را هدیه‌ای از آن‌سوی آب‌ها دانست و گفت که ما اگر تاریخ را دقیق و درست نخوانیم، اگر خلأهای گذشته‌مان را درنیابیم، باز هم شاهد همان واقعاتی خواهیم بود که گذشتگان مان بودند.

پس از مقدمه و معرفی کوتاهی که توسط آقای سلطانی انجام شد، آقای علی امیری، نویسنده، پژوهش‌گر و استاد دانشگاه درباره ضرورت تاریخ‌نویسی و نقاط قوت و ضعف کتاب نکاتی چندی را ارائه کرد. همان‌گونه که گفته شد، سخنان امیری در دو بخش ایراد شدند، یکی درباره کتاب و دیگری درباره تاریخ، تاریخ‌نویسی و ضرورت تاریخ‌نویسی. امیری، ضمن یادآوری از کتاب‌های قبلی دلجو (تاریخ باستانی هزاره‌ها و فرهنگ ادبیات فولکلور هزاره‌ها)، از کتاب جدید او استقبال کرد و آن را به معرفی گرفت و نکاتی را هم اشاره‌وار درباره آن بیان کرد. وی گفت که دلجو نه تنها یک مبارز دلیر و ترس‌صحنه‌های نبرد و جنگ بود که قلم به دست توانا و جست‌وجوگر تشنه حقیقت‌های ناگفته نیز است.

امیری از کارهای دلجو ستایش کرد و آن را برای نسل بعدی راهگشا و راهنما دانست. او گفت که این کتاب از نظر زمانی، واقعیات تاریخی را از زمان عبدالرحمان خان تا صدارت داوود خان دربر می‌گیرد. این یعنی





و خوب ارزیابی کرده، در شناسایی و معرفی زندگی و احوال هزاره‌های بعد از سرکوب، آن را ارزشمند تلقی می‌کند. او خود می‌گوید که از همین فصل هر چند هم کوتاه و مختصر که بخشی از آن خاطران شخصی نویسنده نیز هست، مسائلی که پیش خودم هم گنگ و ناگشوده باقی مانده بودند، روشن شدند. این فصل نشان دهنده آن است که هزاره‌ها بعد از پشت سر گذاشتن یک دوره تاریک و ظلمانی، بعد از تحمل یک دور ظلم و ستم، سرکوب و منکوب بازهم روند شهرنشینی و مهاجرت به سوی شهرها را در پیش گرفتند و از پس اوضاع بد اقتصادی برآمدند و زندگی یک شهروند ثابت را اختیار کردند.

امیری این بخش موجز را از این نگاه، منحصر به فرد و بی نظیر تلقی می‌کند؛ زیرا در میان کتاب‌هایی که در این اواخر به نشر رسیده‌اند، این بخش ناگفته و ناگسترش داده شده باقی مانده است. دلجو در این بخش با همین معلومات کم، پنجره‌های خوبی را به سوی واقعیت‌های تاریخی می‌گشاید. به همین ترتیب، امیری آوردن عکس‌های مناسب و به‌جا را نیز که خود واقعیت‌ها را برای خواننده بیش‌تر دیداری و ملموس می‌سازند، خوب ارزیابی کرده، نقش آن‌ها را در مستندسازی پرارزش می‌داند. این نکته را نیز تذکر می‌دهد که اگر این عکس‌ها با کیفیت خوب‌تر و بهتری انتخاب می‌شدند، بهتر می‌بود، با آن‌که چنین چیزی صورت نگرفته؛ بازهم اما به صورت عموم انتخاب عکس‌ها را به خاطر قدیمی بودن و پیام‌رسان بودن‌شان خیلی ارزشمند و به‌جا می‌شمارد.

پس از بیان این نکته‌ها، امیری به نکته‌ای اشاره کرد که هر چند بیرون از کتاب بود؛ اما بی‌ربط هم نبود. او ضمن مطرح کردن این پرسش که نوشتن این کتاب به چه معنا است؟ حرف‌هایش را با مخاطبان و شنوندگان محفل اظهار کرد و گفت که «تاریخ‌سازی‌ها و جعل تاریخ، حسی حقیقت‌جویی ما را برآورده نمی‌تواند و همه ما احساس می‌کنیم که در این گذشته تلخ و ناگوار تاریخی ما چیزی ناگفته باقی مانده است و در این جا دست‌کاری، کتمان واقعیت و تحریف حقیقت وجود دارند. نوشتن تاریخ‌های از این دست به معنای این است که ما به خلانی که در گذشته تاریخی ما وجود داشته، پی برده‌ایم و به این حقیقت دست یافته‌ایم که تاریخ ما نیاز به بازخوانی دارد و نیاز مرور دقیق و ژرف‌نگرانه‌ای دارد.»

امیری در ادامه افزود که این کتاب و کتاب‌هایی از این نوع به مخاطبان جرئت تردید و جرئت بازخوانی را تقویت می‌کنند، آن‌ها را به جستجو و کشف نکات ناگفته می‌کشانند. امیری سخنانش را با این شعری که در کتاب

ضعف این کتاب دانست و آرزو می‌کرد که با کوشش‌ها و تلاش‌های دوباره این کمبود نیز برطرف شود.

نکته دومی که امیری از آن به‌عنوان نقطه ضعف یاد می‌کرد، همان ورود یک سلسله کلیشه‌هایی اند که بارها در کتاب‌های تاریخی ساختگی و جعلی ذکر شده‌اند؛ به گونه مثال یکی از آن کلیشه‌ها آوردن و بیان کردن قتل ۶۲ درصدی هزاره‌ها است که این رقم خیلی بیشتر است از آن‌چه در این کتاب و کتاب‌های دیگر نیز ذکر شده است.

امیری در این بخش می‌افزاید که هر چند که در بعضی کتاب‌های تاریخی و حتی کتاب دلجو هم ذکر شده است که عبدالرحمان تا ۶۲٪ هزاره‌ها را به قتل رسانید، آمار دقیقی از تصفیه قومی امیر آهنین افغانستان نیست. با آمار و ارقامی رسمی که در مورد قتل عام‌ها، آواره شدن‌ها، به بردگی و کنیزی گرفته شدن‌های هزاره‌ها داده می‌شوند، اگر بپذیریم که پنج تا ده درصد از هزاره‌ها باقی ماندند، کلان کرده‌ایم و با دید وسیع نسبت به قضیه دیده‌ایم؛ زیرا به باور او قسمت باقی مانده هزاره‌ها ده درصد از مجموعی آن‌ها را هم تشکیل داده نمی‌تواند؛ دیگران، شاید بیشتر از نود درصد آن‌ها یا کشته شدند یا آواره یا در دشت‌ها از شدت سرما، گرما، گرسنگی و تشنگی مردند یا به بردگی و کنیزی گرفته شدند و به فروش رفتند.

او این نکته را نیز قابل تصحیح دانسته، در مورد قضیه قتل عام، پاک‌سازی و تصفیه نژادی هزاره‌ها نگاه واقع‌بینانه‌تری را می‌خواهد؛ نگاهی که بتواند از میان گفته‌های نادرست تاریخ‌نگاران فرمایشی واقعیت‌ها را بیرون بکشد و در اختیار خوانندگان بگذارد.

اما نکته دیگری را که درباره کتاب یاد می‌کند، نقطه قوت آن است و آن دسترسی نویسنده به منابع و مآخذ دست‌اول انگلیسی در کتاب‌خانه‌ها و آرشیف‌های انگلیستان است. او یادآوری می‌کند که در این کتاب ما با منابعی رو به روییم که برای بار اول است که دیده‌ایم و از وجود آن‌ها اطلاع یافته‌ایم و این هم مدیون و مرهون تلاش‌ها و زحمات آقای دلجو است. دلجو با پشتکار تمام و انگیزه ستودنی سعی ورزیده تا برای اثبات و بیان واقعیت‌های انکار شده و کتمان شده از منابعی بی‌طرفی استفاده کند که هنوز کسی از وجود آن‌ها اطلاعی ندارد و هرگز استفاده هم نکرده است. این معرفی منابع و سرچشمه‌های تاریخی، خود نقطه قوتی است که می‌تواند برای پژوهش‌گران بعدی و تشنه‌لبان راه حقیقت‌جویی آینده، چراغ هدایت و راه همواری باشند. امیری در ادامه سخنانش به فصل آخر کتاب که عنوان آن «آهنگ رشد فرهنگی و اقتصادی هزاره‌ها» است، اشاره می‌کند. وی این فصل را نیز مهم

هم آمده است، خاتمه داد:
زمینه جای قرص، او غوغا گرفته
سر جای مو مونه دیغو گرفته
بسوزه خانه اوغوالهی
تمام ملکه با غوغا گرفته.

پس از علی امیری، عزیز رویش به ارائه سخنانش پیرامون کتاب «هزاره‌ها و حاکمیت‌های استبدادی صد سال اخیر» پرداخت. ایشان اظهار کرد که من کتاب دلجو را نه از جایگاه یک مورخ و نویسنده به بررسی می‌گیرم و نه خود دلجو را تاریخ‌نگار و محقق می‌شناسم؛ بلکه من بیش‌تر او را یک دوست دوران مقاومت غرب کابل می‌شناسم. رویش گفتی‌های خود را همگام با تجارب تلخی که خود زهر تلخ و کشنده آن را چشیده بود، به بیان گرفته، گفت که کتاب دلجو یکی از معدود کتاب‌هایی بود که استخوان‌هایم را به سوزش آورد و اندوهی سوزناکی در من آفرید.

این، نه به خاطر هزاره بودنم بود؛ بلکه بیش‌تر به خاطر این بود که من در کتاب دلجو انسانی را در حال دادخواهی و فریاد کشیدن می‌بینم؛ انسانی که هرگز درد و رنج خود را به‌جایی برده نمی‌تواند و هیچ‌کسی و هیچ‌منبعی هم نیست که این صدای دادخواهانه او را پاسخ بدهد. او در دریای درد و رنج خود غوطه می‌خورد و بیش‌تر در شعله‌های سوزنده آتش ستم می‌سوزد؛ لذا غربت و بیچارگی این انسان بی‌پناه است که استخوان‌هایم را به سوزش می‌آورد و غمی به وسعت دریا در من می‌آفریند؛ غمی که آرامشم را با خود می‌برد و دردم را افزایش می‌دهد.

او فریاد و دادخواهی این انسان کتاب دلجو را با زندگی پر درد و رنج خود که همگام با دوران تاریک کمونیست‌ها بود، مقایسه کرد، نقاط اشتراکی بین این دو زندگی را برشمرد. نقاط اشتراک همانا محروم بودن از حق آزادی و امنیت، محروم شدن از انتخاب حقوق اولیه زندگی و حقوق انسانی، عدم برخورداری از امکانات و سهولت‌های بشری و سرانجام تحمیل ستم و رنج، آزار و اذیت و شاهد بودن مرگ عزیزان و همنوعان، شاهد آوار شدن خانه‌ها بر سر اهل آن‌ها، دیدن له شدن انسان‌های بی‌گناه به جرم هزاره بودن‌شان است. رویش در ادامه سخنانش سرنوشت شوم و زندگی پررنج و ستم مردم افغانستان را در دوران حزب دموکراتیک خلق افغانستان با برده‌های روم مقایسه کرد که چگونه زیر ستم کارگزاران این حزب له می‌شدند و اختیار زندگی‌شان را مانند بردگان روم نداشتند و چگونه به آسانی آب خوردن کشته می‌شدند و می‌مردند. این فضای وحشت‌آور چه تأثیر روی زندگی کودکان افغانستان به‌ویژه خود گوینده گذاشته بود. چگونه کودکی او و کودکان دیگر قربانی سیاست‌های ستم‌پیشه حزب دموکراتیک خلق شده بودند.

او افزود: «پس از فضای اختناق‌آور این دوران، اواخر دوره جهاد بود که سرنوشت انسان هزاره برایم مشخص شد و با چشم سرم می‌دیدم که هزاره‌ها چگونه قربانی می‌دهند و قربانی می‌شوند. چگونه با آه و درد دست و پنجه نرم می‌کنند و مشقتی می‌بینند. جنگ‌های کابل خطوط تفاوت اقوام را بیش‌تر خاص و مشخص‌تر کرد. این جا بود که من هم زندگی دیگرگونه‌ای را شروع کردم، زندگی‌ای که با گریستن بر مزار شهیدان گمنام و بی‌نشانی افشار گره خورده بود و با دیدن استغاثه کودکان و زنان آن رقم خورده بود.»

آقای رویش ضمن یادآوری از جناب‌هایی که در غرب کابل در دوران جنگ‌های داخلی و ستم‌هایی که از سوی اقوام دیگر بر مردم هزاره روا

داشته می‌شدند، به‌ویژه قتل عام افشار که انسان‌های بی‌گناه کشته شدند و خانه‌های‌شان ویران گردیدند و رفتارهای نانسانی دیگر هم در حق آن‌ها صورت گرفتند، به جناب‌های عبدالرحمان پرداخت که در کتاب آقای دلجو نیز از آن‌ها یاد شده بودند و ملا فیض محمد کاتب هزاره نیز آن‌ها را با امانت تمام نقل کرده است.

او گفت که بعد از سال‌ها و با نوشتن کتاب «بگذار نفس بکشم» آن تلخی‌ها را کم‌کم کنار گذاشته بودم و راحتی احساس می‌کردم؛ اما کتاب دلجو همه تلخی‌های تاریخ را از گذشته‌های دور تا سال‌های مقاومت غرب کابل در من زنده کرد و یک‌بار دیگر آن‌ها را از نو آب داد.

رویش ضمن تأیید سخنان امیری و سلطانی در مورد راه یافتن کلیشه‌ها از جمله کلیشه قتل عام شصت و دو درصدی هزاره‌ها، می‌افزاید که کتاب دلجو با استنادهای دقیقش در روشن کردن واقعیت‌های تلخ تاریخی راهگشا و استخوان‌سوز است. کتاب دلجو با استفاده از منابع و مآخذ جدید و دقیق پنجره تازه‌ای به سوی اعمال غیرانسانی عبدالرحمان خان گشوده است و روشنایی درخشنده‌تری به سوی تاریکی‌های ناگفته تاریخی افشاند است.

آقای رویش در ادامه گفته‌هایش می‌افزاید که آقای دلجو در کتابش نه یک مورخ، بلکه یک مبارز ظاهر شده است. او رفتار یک مبارز را دارد و مانند یک مبارز تند و جانب‌دارانه سخنان تند و تیز، کلمات رکیک و حرام بر زبان می‌راند و ظالمان و دشمنانش را با این حرف‌ها خطاب می‌کند. او افزود که یک مورخ هرگز دشنام نمی‌دهد؛ اما کتاب دلجو از این سنت به دور است و سرشار از واژه‌های چون سفاک، خون‌خوار، خون‌آشام، عیاش، ددمنش، وحشی، وطن‌فروش و... است.

همچنان رویش دلجو را آغازگر دادخواست و شروع کننده یک دادخواهی نیز می‌داند، سنتی که باید ادامه یابد و هر هزاره امروزی هم این درس دلجو را بیاموزد و بدون ناله و ضجه، دادخواهی کند و از آن‌هایی که خودشان را میراث‌دار ظالمان و ستم‌کاران و ظلم‌پیشگان گذشته می‌دانند، دلیل این همه ستم‌کاری و خیانت، نسل‌کشی و تصفیة نژادی و قتل عام و چپاول را بپرسد و بازخواست کند و بخواهد که این‌ها میراث‌دار آن سفاکان و سیاه‌کاران تاریخ، برای ستم‌دیدگان و آواره شدگان هزاره چه چیزی روی دست دارند و چه مرهمی برای مداوای زخم‌های کهنه آن‌ها در انبان دارند.

رویش، دلجو را همان‌گونه که در عرصه اعتراض و مبارزه تازنده می‌بیند، در عرصه نوشتن هم، چنان می‌داند و می‌بیند. او را همان‌گونه که آغازگر سنت اعتراض و نشان دادن و ایستادن در میدان چنداول، در برابر آن‌هایی که هویت او و قوم او را انکار می‌کردند، می‌داند، آغازگر سنت دادخواهی نیز می‌داند که ادعانامه‌اش (هزاره‌ها و حاکمیت‌های استبدادی صد سال اخیر) را در پیشگاه تاریخ و به شکل یک کتاب مطرح می‌کند.

در اخیر، آقای عباس دلجو نیز از طریق ویدیو با مخاطبان‌شان سخن گفت و از سخنرانان و برگزارکنندگان این محفل تشکر کرد. او خود نیز با شکسته‌نفسی خود را پیش از این‌که نویسنده و تاریخ‌نگار قلمداد کند، خود را یکی از بازماندگان نسلی دانست که نسل‌کشی و تصفیة قومی را تجربه کرده است و بازگفتن و نوشتن رنج‌ها و دردهای تاریخی‌اش را لازم دانسته است. همچنان لاغری و گذرا بودن دوران عبدالرحمان را در کتابش پذیرفته، اظهار داشت که ساحة کارش دوران عبدالرحمان را دربر نمی‌گرفت؛ لذا به‌صورت گزارش‌وار بدان اشاره کرده است و از آن گذشته است. برعکس به‌جایی پرداخته که دربرگیرنده این عنوان بوده است.